

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم
شماره چهارم (پیاپی ۲۰)، زمستان ۱۳۹۲، ص ۳۸-۲۳

کمیجیان و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی ماوراءالنهر

محسن رحمتی*

چکیده

کوه‌نشینان کمیجی در ناحیه کوهستانی اطراف سرچشمه جیحون، پیرامون ختلان و چغانیان می‌زیستند. آنان از بازماندگان اقوام ایرانی، در آن منطقه بودند که به علت مقاومت در برابر نفوذ اسلام، در قرون نخستین هجری، از تحولات سیاسی جامعه به دور بودند؛ اما از قرن چهارم و به دنبال گرایش به اسلام، از حالت انزوا خارج شدند و در تحولات سیاسی منطقه، به ایفاء نقش پرداختند. این درحالی بود که ایلات و عناصر ترک، در قالب حکومت‌های غزنوی و قراخانی و سلجوقی، اکثر امور و شئون جامعه اسلامی را در اختیار می‌گرفتند. این مقاله درصدد است تا با روش توصیفی تحلیلی و از طریق به پرسش کشیدن اندک اطلاعات موجود، ضمن معرفی کمیجیان، تا حد امکان به نقش آن‌ها در تحولات سیاسی ماوراءالنهر و خراسان وضوح بیشتری ببخشد. این پژوهش نشان می‌دهد که طوایف کمیجی از طریق تجارت و مبادلات فرهنگی، از اوایل قرن چهارم تحت نفوذ تدریجی اسلام قرار گرفتند؛ سپس در تحولات سیاسی منطقه، نظیر شورش ابوعلی چغانی و منازعات سیاسی و نظامی قدرت‌های محلی حضور یافتند. در اوایل قرن پنجم نیز با استفاده از نیروی رزمی خود، در منازعات غزنویان و قراخانیان، تشکیل حکومت سلجوقی و تقسیم دولت قراخانی ایفای نقش کردند.

واژه‌های کلیدی

کمیجیان، ماوراءالنهر، قراخانیان، غزنویان، چغانیان، سامانیان.

* دانشیار تاریخ، دانشگاه لرستان Mohsenrahmati45@gmail.com

مقدمه

حاوی دو محور اساسی است: یکی تاریخ ماوراءالنهر در مقطع زمانی مدنظر و نقش کمیجی‌ها در آن و دیگر تبیین هویت تاریخی و فرهنگی این طوایف.

حضور و نقش کمیجیان در حوادث سیاسی قرن پنجم و مقارن با ظهور سلجوقیان، بسیار حساس و تعیین‌کننده بوده است؛ اما به‌رغم تحقیقات فراوانی که درخصوص حوادث و رخدادهای این مقطع انجام شده، کمتر کسی به مسئله کمیجیان و نقش و حضور آنان در تحولات سیاسی آن روزگار توجه کرده است. به‌گونه‌ای که تنها پژوهش برجسته و شناخته‌شده درباره این قوم، هنوز هم تعلیقات مینورسکی بر حدودالعالم است (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۱ و ۳۵۲).

خاستگاه کمیجیان

منابع نام این طایفه را به اشکال گوناگون، کمیجیان (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۵؛ بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۰۴)، کیجیان (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۴۱؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۲۵)، کمید (ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۵؛ بلخی، ۱۴۳۱/۲۰۱۰: ۲۷۰، ۲۷۶) و کماد (کماذ) (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۰) ضبط کرده‌اند. خاستگاه نژادی این قوم، به‌صورت قطعی دانسته نیست. اما از آنجا که جابه‌جایی جمعیت در منطقه سکونت آن‌ها، یک‌بار در عهد هجوم سکاها (پیرنیا، ۱۳۸۳: ۱۷۸/۳ تا ۱۸۹) و بار دیگر در عهد هجوم هپتالیان (کریستن‌سن، ۱۳۷۰: ۳۹۵ تا ۳۹۷) صورت گرفته است و چنان‌که باسورث نیز به‌درستی اشاره کرده است این قوم را می‌بایست بازمانده یکی از آن دو درنظرگرفت (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۴۶). منابع از قومی دیگر، موسوم به گنجینه (کنجینه) همراه و با سبک زندگی کاملاً مشابه با کمیجیان نام برده‌اند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۲۵). با توجه به آنکه خوارزمی این گنجینه‌ها را از بازماندگان هپتالیان و مقدسی نیز آن‌ها را ترک خوانده است، شاید

حوضه علیای رود آموی، یعنی ناحیه کوهستانی اطراف سرچشمه جیحون در کشور تاجیکستان امروزی، از دیرباز، یعنی در طول دوران باستان و قرون نخستین اسلامی، مکان زندگی طوایف ایرانی بود. این ناحیه به حکم موقعیت کوهستانی خود، برای بسیاری از اقوامی که به نواحی شرقی ایران تاخت‌وتاز می‌کردند، دست‌نیافتنی بود. بنابراین، این ناحیه نسبت به دیگر مناطق شرقی ایران، ویژگی‌های خاص و خالص ایرانی را بیشتر حفظ کرده و به‌عنوان یکی از مستحکم‌ترین سنگرهای حفاظت از نژاد و فرهنگ ایران در ماوراءالنهر عمل کرد. این منطقه پس از غلبه اعراب مسلمان بر شرق خراسان و ماوراءالنهر، تا پایان قرن اوّل هجری، نیز به پشتوانه صعوبت تردد و همچنین نیروی رزمی کوه‌نشینان ساکن در آن، در مقابل فتوحات اسلامی مقاومت کرد و همچنان نامفتوح باقی ماند. یک دسته از اقوام کوه‌نشین ساکن در این ناحیه، کمیجیان بودند که تا اواسط قرن چهارم به‌تدریج، اسلام در میان آن‌ها رسوخ یافت و راه تردد آن‌ها به دیگر نقاط جهان اسلام باز شد. بنابراین، آن‌ها امکان یافتند در تحولات سیاسی و نظامی قرون چهارم و پنجم حضور داشته باشند. رسالت این مقاله، جمع‌آوری و معرفی اطلاعات پراکنده در متون تاریخی و ادبی، برای ردیابی حیات اجتماعی و فرهنگی کمیجیان و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی نظامی ماوراءالنهر در قرون چهارم و پنجم است. محوریت مقاله را ارائه پاسخ روشن به این پرسش تشکیل می‌دهد:

طوایف کمیجی در تحولات سیاسی نظامی ماوراءالنهر، در قرون چهارم و پنجم هجری چه نقشی داشتند؟ ولی با توجه به ناشناخته‌بودن این طوایف، کنکاش در باب شناسایی و تعیین هویت این قوم و همچنین تبیین چگونگی استحاله آنان در جامعه اسلامی نیز دوّمین هدف مقاله را شکل می‌دهد. بنابراین، موضوع مقاله حاضر

جیحون به صورت مبهم از مکان جغرافیایی کمیجیان نیز یاد می‌کنند. بنابراین، از تلفیق و تطبیق اطلاعاتی که مورخان و جغرافیانویسان قرن چهارم، درباره رود جیحون و شعبه‌ها و نواحی پیرامون آن نوشته‌اند، برمی‌آید که مسکن و مستقر این قوم در دامنه جنوبی کوه‌های بتمان، یعنی نواحی کوهپایه‌ای شمال ختلان و چغانیان و در دو طرف رود و خشاب، از سرچشمه‌های جیحون بوده است (ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۹۲؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۱۴۶، ۳۵۱ و ۳۵۲؛ اسـتخری، ۱۳۶۸: ۲۳۳؛ یاقوت، ۱۴۰۹: ۱۹۶۲؛ برای اطلاع بیشتر در این باره نک: بارتولد، ۱۳۵۲: ۱۸۰/۱ و ۱۸۱). این ناحیه را امروزه می‌توان در دامنه جنوبی کوه‌های حصار و قراتگین و در دو طرف رود و خشاب و سرچشمه رود کافرنگان (کافرنهان) دانست (راهنمای کشورهای...، ۱۳۷۸: ۶۸). در قرن چهارم، آن‌ها به دو دسته کمیجیان چغانیان و کمیجیان ختلان تقسیم می‌شدند. دسته اول در ناحیه‌ای موسوم به سیلاکان، میان شومان و واشگرد (بشگرد، ویسه‌گرد)، مستقر بودند. دسته دوم در ختلان، در ناحیه کوهپایه‌ای بین تملیات و منگ به سر می‌بردند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲).

اوضاع اجتماعی و فرهنگی کمیجیان

با توجه به کوهستانی بودن مکان استقرار کمیجیان، بدیهی است که ساختار اجتماعی و فرهنگی آن‌ها به شدت از این موقعیت جغرافیایی متأثر بوده باشد. استقرار آن‌ها در دره‌ها، به اصطلاح جغرافیانویسان «شکستگی» کوه‌ها، و فقدان فضای مناسب و همچنین نبود امکانات لازم، مانع تمرکز افراد در یک مکان و متعاقب آن پیدایش زندگی شهری و شهرنشینی در نزد آن‌ها بود. در مقابل، وجود مراتع فراوان در دامنه این کوه‌ها، تعدد چشمه‌سارها و در نتیجه لطافت آب‌وهوا در

بتوان آن‌ها را بازمانده هپتالیان دانست (خوارزمی، ۱۳۴۲ق: ۷۳؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۲۵). برخی نیز با اعتقاد به اینکه کنجینه مصحف کمجینه است هر دو دسته را یکی دانسته و از اعقاب هیاطله فرض کرده‌اند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲). از آنجاکه هیچ‌یک از منابع تاریخی و جغرافیایی اسلامی، کمیجیان را با نام ترک نخوانده‌اند؛ درحالی‌که عموم این منابع، هیاطله را ترک فرض کرده‌اند به نظر می‌رسد که کمیجیان با هیاطله ربطی نداشته باشند و همین قضیه، نشان می‌دهد که آن‌ها به‌عنوان قومی ایرانی و غیرترک شناخته می‌شدند. برخی از پژوهش‌گران نیز با عنایت به همین قضیه، یعنی تمایز میان کمیجیان و کنجینه‌ها در منابع اسلامی، کمیجیان را از بقایای ژاست‌ها و اعقاب سکاها می‌دانند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲). البته با توجه به آنکه بطلمیوس در ذکر قبایل سکایی از قبیله‌ای با نام کومیدوی نام برده است و منابع چینی نام این منطقه را کومیت یا کیومیتو ذکر کرده‌اند (مارکوارت، ۱۳۸۳: ۱۲۹ و ۲۰۴) و همچنین احتمال اینکه کمید و کمیجی، تصحیفی از کومیت و کومیدوی باشند، می‌توان استنباط کرد که آن‌ها از اعقاب سکاها باشند؛ در این صورت، به نژاد آریایی تعلق دارند. بنابراین، از آنجاکه سکاها از قرن ششم قبل از میلاد، در اطراف پامیر و شمال ماوراءالنهر حضور داشته‌اند می‌توان تصور کرد این کمیجی‌ها نیز از آن زمان در این منطقه مستقر شده‌اند.

موقعیت جغرافیایی محل سکونت کمیجیان

محدوده دقیق قلمروی محل سکونت و استقرار کمیجی‌ها روشن نیست. به گفته حدودالعالم، محل سکونت آن‌ها «اندر حدود ختلان و چغانیان» بود (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۱). دیگر منابع تا این حد تصریح را هم ندارند و فقط، در تشریح مسیر رود

در خوری داده بود که باعث می‌شد سایر امیران مسلمان مجاور، در رقابت‌های سیاسی خود به آن‌ها توجه کنند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۱). اما زندگی ایلی و پراکندگی روستاهای این منطقه، مانع از آن بود که وحدت سیاسی در بین آن‌ها به وجود آید. لذا، هر تیره و عشیره‌ای برای خود، رئیس مخصوصی داشت که براساس منابع موجود، فقط از فرمانروایان دو دسته از آن‌ها آگاهی داریم (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲).

اسلام‌پذیری کمیجیان

منابع هیچ اطلاعی، درخصوص مذهب کمیجی‌ها ارائه نمی‌کنند؛ اما، با توجه به موقعیت مستحکم کوهستانی که راه ورود را بر هر تازه‌واردی بسته بود و همچنین خصلت کوه‌نشینی که دربارهٔ همتایان کوه‌نشین آن‌ها، همچون دیلمیان و زنبیل‌ها نیز صادق بود می‌توان تصور کرد که آنان حداقل تا اواخر قرن سوم، در مقابل نفوذ اسلام مقاومت کردند و به دین و مذهب باستانی خود که از آن هیچ آگاهی نداریم، باقی ماندند. شواهد و قرائن دیگر نیز این قضیه را تأیید می‌کند. یکی اینکه جغرافیایانویسان مسلمان، تا اواخر قرن سوم، شهر واشگرد را شهری مرزی دانسته‌اند که با طوایف غیرمسلمان فقط چهار فرسخ فاصله داشت. از همین رهگذر، این شهر چنان اهمیتی یافته بود که در آن هفتصد دژ و رباط مستحکم، برای استقرار غازیان مسلمان جهت مبارزه با ایلات غیرمسلمان مجاور ساخته شده بود (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۲؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ۵۶۲/۵). دوم اینکه یعقوبی شهر منگ در ختلان را سرحد قلمرو اسلامی با بلاد ترک دانسته‌است؛ درجایی که راش و پامیر و کماد قرار داشت (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۰). سه دیگر اینکه شومان نیز از ثغور اسلامی به شمار آمده است (سمعانی، ۱۴۰۹:

این نواحی، زمینه را برای زندگی عشایری و روستایی فراهم ساخته بود. بنابراین، کمیجیان ده‌ها و روستاهای بسیار ساخته بودند؛ اما به تناسب شیوه معیشتی‌شان، شهر نداشتند و از شهرنشینی به دور بودند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲). بدیهی است که در نتیجه چنین موقعیتی شغل اصلی افراد این قوم، مانند هر قوم کوه‌نشین دیگر، دامپروری باشد. با توجه به وضع طبیعی منطقه، گوسفند مهم‌ترین دامی بود که کمیجیان پرورش می‌دادند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲). با در نظر گرفتن اینکه جغرافیایانویسان از پرورش اسب‌های مرغوب، در چراگاه‌های منطقه وخش و ختلان خبر داده‌اند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۰؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۴۷۶) و همچنین با عنایت به نیاز شدید اقوام دامدار به دام‌های دیگر، به‌ویژه اسب و الاغ، برای محافظت از رمه‌های گوسفند و حمل و نقل مواد ضروری، می‌توان تصور کرد که پرورش اسب و الاغ نیز در نزد آن‌ها رواج داشته است. علاوه‌براین، حس جنگجویی این کوه‌نشینان و راهزنی‌های ایلیاتی آن‌ها، تا نقاطی که چهل فرسخ با محل سکونت آن‌ها فاصله داشت (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۱)، داشتن اسبان تندرو را برای آن‌ها ضرورت می‌بخشید. با استناد به گفته‌های صاحب حدودالعالم، کمیجی‌ها با اطلاع از رونق تجارت برده در قرون سوم و چهارم در جهان اسلام (فرای، ۱۳۶۵: ۱۶۶ تا ۱۷۲) و همچنین به مقتضای زندگی ایلی خود، به راهزنی در میان قبایل غیرمسلمان مجاور خود می‌پرداختند؛ این‌گونه آنان علاوه‌بر اشباع حس جنگجویی ایلیاتی خود، عده‌ای از آن‌ها را اسیر کرده و به‌عنوان برده به فروش می‌رساندند که در کنار دامپروری دومین منبع درآمد و اشتغال آن‌ها بود (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۱). این مکان و شیوه زندگی، از آن‌ها مردمی «دلاور و جنگی» ساخته بود که جز تابعیت از امیران خود، به اطاعت هیچ کس تن در نمی‌دادند؛ درعین حال به آن‌ها توان نظامی

روابط تجاری با مسلمان نواحی مجاور خود بودند. بدین ترتیب، در قیاس با نمونه‌های مشابه همچون قلمرو کوهستانی زنبیل‌ها یا گیل‌ها، می‌توان تصور کرد که کمیجی‌ها به پشتوانه موقعیت کوهستانی و نیروی رزمی خود، توانستند در مقابل پیشروی غازیان مسلمان مقاومت کنند؛ اما در اثر روابط تجاری و تردد بازرگانان مسلمان، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفتند. در چنین روندی و با توجه به سبک زندگی ایلی در نزد این قوم، طبیعی به نظر می‌رسد که همچون دیگر ایلات، نخست خاندان حاکم و خوانین کمیجی، تحت تأثیر اسلام قرار گرفته باشند و در پی آن‌ها، دیگر اتباع و رعایا نیز مسلمان شده باشند. تواریخ عمومی و تواریخ خلافت، برخی آگاهی‌ها درباره نواحی شرقی ایران، به‌ویژه شرق خراسان و ماوراءالنهر، در قرون نخستین اسلامی ارائه می‌دهند؛ اما نبود منبع تاریخی مدوّن و منظمی درباره این مناطق و حوادث مربوط به آن، اطلاعات ما را درباره کمیجیان به شدت تحت الشعاع قرار داده است. بنابراین، هیچ داده تاریخی مستقیمی درباره نواحی کوهستانی سرچشمه رود جیحون، در قرون نخستین، در دست نیست و حتی جریان فتوحات اسلامی در این منطقه را نمی‌توان به‌وضوح پی‌گیری کرد؛ پس، در سه قرن نخستین اسلامی، هیچ آگاهی از تاریخ داخلی کمیجی‌ها نداریم و نخستین بار در حوادث دهه چهارم قرن چهارم است که نامی از کوه‌نشینان سرچشمه جیحون و از آن جمله کمیجی‌ها به میان می‌آید. به نظر می‌رسد علت اصلی این قضیه، با تأخیر نفوذ اسلام در میان این طوایف مرتبط باشد. به‌رحال، با گسترش اسلام در میان این ایلات کوه‌نشین و از جمله کمیجی‌ها، در اوایل قرن چهارم این طوایف وارد روشنایی تاریخ شدند و در حوادث خراسان و ماوراءالنهر نقش خود را ایفاء کردند.

۴۷۱/۳؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ۳۷۴/۳) و هم اینکه فاصله مکان کمیجیان با واشگرد و شومان اندک بود؛ بنابراین، می‌توان استنباط کرد که تا اواخر قرن سوم هنوز کمیجیان مسلمان نبوده‌اند. در اوایل قرن پنجم، ناصر خسرو هنوز کمیجیان را فاقد دین و دانش می‌داند (ناصر خسرو، ۱۳۸۲: ۵۳)؛ ولی با توجه به عللی می‌توان استنباط کرد که تا اواسط قرن چهارم، اسلام در میان این قوم نفوذ کرده بود. این علل عبارت‌اند از: ۱. از قرن چهارم به بعد، جغرافیانویسان مسلمان این منطقه را نثر نمی‌دانند؛ در عین حال اطلاعات بیشتری راجع به اوضاع داخلی ناحیه ختلان و چغانیان به دست می‌دهند (ادریسی، بی‌تا: ۴۸۸/۱ تا ۴۹۱). ۲. در اواسط قرن چهارم امیر راشت (ژاشت) که در پشت قلمرو کمیجیان قرار داشت، به نام جعفر خوانده می‌شد که یک نام آشکارا اسلامی است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۵)؛ ۳. امیران مسلمان چغانیان و ختلان، در رقابت‌های سیاسی خود از آن‌ها استفاده می‌کردند و هیچ‌یک از منابع، آن‌ها را برای استفاده از نیروهای غیرمسلمان نکوهش نمی‌کند (ادامه مقاله). پس کمیجیان اجازه پیدا کردند در جامعه اسلامی تردد کنند و با مسلمانان حشرونشر داشته باشند. متأسفانه سکوت مطلق منابع و فقدان هرگونه داده تاریخی، مانع از آن است که بتوان روند گسترش و چگونگی نفوذ اسلام در میان کمیجی‌ها را ردیابی کرد. اما با توجه به آنکه به قول مؤلف حدودالعالم «خواستہ ایشان گوسپند و برده» بود (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲) واضح است که جدای از راهزنی‌های مقطعی و محدود، تهیّه دیگر مایحتاج و لوازم ضروری برای این قوم، فقط از طریق فروش گوسپند و برده ممکن بوده است. از طرف دیگر، با توجه به اینکه سرزمین محل سکونت آن‌ها را از سه طرف قلمرو اسلامی احاطه کرده بود (نک: یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۱ و ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۲۶)، معلوم است که آن‌ها برای تأمین مایحتاج، ناچار به برقراری

کميجيان و حوادث سياسي عهد ساماني

حکومت سامانی به زعامت امیر اسماعیل (حک: ۲۵۹ تا ۲۶۱ ق)، بعد از غلبه بر عمرولیث صفاری (حک: ۲۶۵ تا ۲۸۷ ق) در سال ۲۸۷ ق، از حالت محلی خارج و به حکومتی منطقه‌ای مبدل شد. این حکومت از کرانه‌های رود طراز تا نزدیکی حلوان را در اختیار گرفت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۰۰/۱، ۲۰۵ و ۲۰۶). با توجه به سلطه همه‌جانبه سامانیان بر خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، در قرن چهارم هجری، به‌واقع می‌توان این قرن را قرن سامانی دانست. در این دوره، مکان استقرار کميجيان، یعنی منطقه کوهستانی حوضه علیای رود آموی، نیز زیر سیطره امیران سامانی قرار گرفت. با توجه به آنکه همه امیران و حکمرانان نواحی کوهستانی حوضه علیای جیحون، از جمله امیران چغانیان و ختلان، به اطاعت از امیر سامانی گردن نهادند (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۳۳) طبیعی است که نفوذ سامانیان در این منطقه تسری یافته و کوه‌نشینان کميجی نیز در تعامل با سامانیان قرار گرفته باشند. احتمال می‌رود که روند نفوذ اسلام در میان کميجی‌ها، با اقدامات فرهنگی و مساعی جمیله آل سامان، برای گسترش اسلام مرتبط باشد. اما با توجه به گزارش‌های تاریخی، نخستین رخداد سیاسی نظامی در این قرن که به‌نحوی با این منطقه مربوط بوده شورش ابوعلی چغانی علیه امیر نوح بن نصر سامانی (حک: ۳۳۱ تا ۳۴۳ ق) در فاصله سال‌های ۳۳۴ تا ۳۳۷ ق است. بنابراین، کوه‌نشینان کميجی نخستین بار در جریان شورش ابوعلی چغانی در سال ۳۳۶ ق، وارد عرصه تحولات سیاسی شدند. ابوعلی چغانی، به‌عنوان رئیس خاندان حکومتگر سنتی و موروثی حاکم بر چغانیان، از دهقانان ایرانی در منطقه بود که از زمان امیر اسماعیل سامانی به همکاری سامانیان پرداخته بود. وی و در اواخر حکومت امیرنصر (حک: ۳۰۱ تا ۳۳۱ ق) به‌عنوان سپهسالار سامانی، به حکومت خراسان و نیشابور تعیین شده بود. او به عللی،

که بررسی درباره کم‌وکیف آن از حدود این مقاله خارج است، از امیر نوح سامانی رنجید و علیه او دست به شورش زد و با سپاه خود، از همدان به ری و نیشابور و مرو پیشروی کرد؛ سپس با راندن امیر نوح و تصرف بخارا، پیروزی خود را مسجل ساخت. او عموی امیر نوح، با نام ابراهیم بن احمد، را به حکومت نشاند و خود همچنان سپهسالار وی باقی‌ماند. اما در سال ۳۳۶ ق، به علت همدلی نکردن و همراه نبودن اهالی بخارا و همچنین ناتوانی و بی‌کفایتی امیر ابراهیم، نومید شد؛ پس در مقابل حمله امیر نوح عقب‌نشینی کرد و به ولایت خود در چغانیان رفت. سپاهیان امیر سامانی در سال ۳۳۷ ق، به تعقیب وی برخاستند و ابوعلی چغانی را در مرکز ولایت خود، چغانیان، در محاصره گرفتند. در این زمان، ابوعلی به سمت شومان گریخت و از کميجيان یاری خواست. او سپس با یاری اقوام کوه‌نشین منطقه، از جمله کميجيان، امیران راشت، ایلاق و ختلان سپاه سامانی را تحت فشار گذاشت و به معاهده صلح راضی کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۵ و ۳۴۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۶۲۸/۸ و ۴۶۳ [با این ملاحظه که نام کميجيان را ذکر نکرده است]؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۵۳۰/۱). از این زمان به بعد، حضور نیروهای دیلمی در جبال و رقابت آن‌ها با سامانیان بر سر تصرف ری و جبال (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۱۲)، شورش و لگام‌گسیختگی غلامان درباری (بارتولد، ۱۳۵۲: ۵۳۳/۱ تا ۵۴۱) و تکوین حکومت قراخانی در شرق سیحون و حملات آن‌ها به قلمرو سامانی (فرای، ۱۳۷۲: ۱۳۷)، بر سرنوشت حکومت سامانی، به‌شدت تأثیر گذاشت. لذا، در منابع از حوادث مرتبط با حوضه علیای رود آموی خبری منعکس نمی‌شود. این سکوت منابع تاریخی درباره ناحیه کوهستانی حوضه علیای جیحون، مجدداً ما را از وضعیت کميجی‌ها در ادامه قرن چهارم، بی‌خبر می‌گذارد. اما، براساس اندک گزارش‌های موجود معلوم

کمیجیان و منازعات غزنویان و قراخانیان

در اواخر قرن چهارم، در اثر حمله هم‌زمان قراخانیان و غزنویان سامانیان سقوط کردند (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۱۷۳ تا ۱۸۴؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۱۵/۱ و ۲۱۶). این امر، ضمن تقسیم قلمرو سامانی بین غزنویان و قراخانیان، خلأ قدرت و بحران حاکمیت در قلمرو سامانی را در پی داشت. داعیه هر دو دولت قراخانی و غزنوی، درخصوص جانشینی سامانیان، آن دو را در مقابل یکدیگر قرار داد و مایه اختلاف فیما بین آن‌ها بود؛ اما قیام منتصر سامانی مانع از درگیری آن دو با یکدیگر شد. ایلیک‌خان نصر بن علی پس از غلبه بر بخارا، در سال ۳۸۹ق و اسارت امیر سامانی و دیگر امیرزادگان خاندان او، با گماردن شحنة بر شهرهای منطقه به اوزگند مراجعت کرد (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۸۵، ۱۹۶). این موقعیت به اسماعیل‌المنتصر، امیرزاده گریخته از بند سامانی که با مؤسس سلسله همنام بود، فرصت داد تا به طلب تاج و تخت موروث برخیزد. او در سال ۳۹۰ق، با جمع‌آوری بقایای هواداران سامانی در بخارا، اعاده حکومت سامانی را اعلام کرد (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۸۵ تا ۱۹۸؛ بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۲۰). وجود این دشمن مشترک، هر دو دولت قراخانی و غزنوی را وادار کرد که موقتاً از دعاوی خود، مبنی بر جانشینی سامانیان دست بردارند و در سال ۳۹۱ق، با پیمان صلح رود آموی را مرز میان دولتین تعیین کرده و با ازدواجی سیاسی مبانی وداد را محکم کردند (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۲۴۹ و ۲۵۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۸۹/۹؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۴۹). در خراسان، تلاش‌های منتصر به علت بی‌تفاوتی اهالی به حکومت سامانی و قدرت فزاینده محمود غزنوی در آنجا ناکام ماند. در ماوراءالنهر نیز بی‌تفاوتی اشراف، حتی اعضای خاندان سامانی، و خوی خشن و مذبذب ایلات اغوز فعالیت‌های او را بی‌نتیجه گذاشت. سرانجام، وی در سال ۳۹۵ق، به‌دست بیابانگردان عرب و در نواحی مرو به

است که در طول نیمه دوم قرن چهارم، با ضعف حاکمیت سامانیان در حوضه علیای رود آموی، رقابت و درگیری‌های سیاسی گسترده‌ای میان خاندان‌های حکومتگر منطقه همچون امیران چغانیان و ختلان و راشت به وجود آمد؛ حتی دامنه این رقابت‌ها، به درون خاندان‌ها نیز شیوع و منازعات درون خانوادگی، در میان این خاندان‌ها نیز رواج یافت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۸؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲ و ۳۵۳). از اشاره‌های محدود و مختصر صاحب حدودالعالم برمی‌آید که مرکز و محور این منازعات سیاسی را کمیجیان شکل می‌دادند. بدین معنی که این خاندان‌های حکومتگر رقیب، به‌ویژه امیران ختلان و چغانیان، در رقابت‌های سیاسی بین خود و در هنگام ضرورت از نیروی کمیجیان استفاده می‌کردند (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲ و ۳۵۳). طبیعی است که در این روایات روشن نیست کمیجیان در ازای چنین کمکی، چه پاداش و مزایایی دریافت می‌کردند. اما، با توجه به حضور قبایل اغوز و ترکمان و دیلمیان، به‌عنوان سربازان مزدور در سپاه حکمرانان مختلف (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۱۷، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۴۵، ۶۱۲، ۶۸۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۳۸۱/۹ تا ۳۹۲)، می‌توان استنباط کرد که کمیجی‌ها هم در قبال دریافت مبلغ معینی دستمزد، به این کار اقدام می‌کردند؛ البته اینکه حدودالعالم نیز حضور آن‌ها در نزد خداوندان ختلان و چغانیان را علی‌السویه آورده مؤید چنین تعبیری است. بدین ترتیب، می‌توان گفت کمیجیان با توجه به نیروی نظامی مقتدر و درخوری که در اختیار داشتند، بعد از دامپرووری و تجارت، سومین مشغله یا ممر معیشت خود را خدمات نظامی قرار دادند. این امر جدای از مزایای اقتصادی، باعث می‌شد تا کمیجی‌ها در ممالک مجاور قلمرو خود تردد کنند و ضمن فاصله‌گرفتن از موطن و زندگی سنتی، در تحولات بعدی حضور پررنگ‌تری داشته باشند.

به خراسان رساند و با استخلاص نیشابور، بیابان‌های جنوب آموی از مرو تا بلخ را با عجله طی و بلخ را نیز آزاد کرد (عتبی، ۱۳۸۶ق: ۷۸/۲ تا ۸۲). او در شمال تخارستان، در گذرگاه میله بر کران آموی خود را به سپاه منهزم قراخانی رسانید و با شکستی سنگین، آن‌ها را از آب گذراند. سال بعد ایلک‌خان با استمداد از دیگر خوانین قراخانی و دهقانان ماوراءالنهر، حمله سراسری به قلمرو محمود را آغاز کرد و در ربیع‌الثانی سال ۳۹۸ق در دشت کتر، در منطقه چرخیان بلخ، از غزنویان شکسته خورد (عتبی، ۱۳۸۶ق: ۸۳/۲ تا ۸۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۹۱/۹ و ۱۹۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۵۰). از آن‌پس و با آغاز منازعات داخلی میان اعضای خاندان قراخانی و دامن‌زدن محمود به این منازعات، توان ایفای نقش فعال در خراسان و مذاخله و مزاحمت در امور قلمرو غزنوی از قراخانیان سلب شد و آنان به ماوراءالنهر اکتفا کردند.

بدیهی است که با توجه به واقع شدن قلمرو کمیچی‌ها در بخش شمالی جیحون، آن‌ها رسماً در قلمرو مربوط به قراخانیان قرار گرفته بودند. اما ظاهراً قراخانیان با آن ماهیت ایلیاتی که داشتند، به اعمال سلطه و حاکمیت بر مناطق صعب‌العبور کوهستانی، در حوضه علیای آموی تمایل نشان ندادند. بنابراین، این منطقه تا مدت طولانی از سلطه حکومت مرکزی فارغ بود. تا سرانجام در سال ۴۱۵ق، سلطان محمود غزنوی (حک: ۳۸۷ تا ۴۲۱ق) با لشکرکشی به ماوراءالنهر، نواحی کوهستانی حوضه علیای رود آموی را نیز در تصرف گرفت و امیران نیمه‌مستقل آن ناحیه را مطیع حکمران غزنوی، در بلخ قرار داد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۴۶).

درگذشت سلطان محمود در سال ۴۲۱ق و به دنبال آن منازعات جانشینی میان فرزندان وی، محمد و مسعود، استحکام و اقتدار سلطنت غزنوی را شکست (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰ تا ۷۸). پیروزی سلطان مسعود (حک: ۴۲۲ تا ۴۳۲ق) و جلوس وی بر تخت سلطنت

قتل رسید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۲ تا ۳۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۹/۱۵۶ تا ۱۵۹). با قتل او، رقابت میان غزنویان و قراخانیان بر سر جانشینی آل‌سامان آغاز شد. سلطان محمود با استخدام بازماندگان سازمان اداری دیوانی سامانی و تلاش برای تقلید از آن حکومت، خود را به‌عنوان ادامه‌دهنده سیاست‌های حکومت سامانی نمایان ساخت. درحالی‌که از نظر قراخانیان که از فرزندان خاقان‌های پیشین ایل خود به شمار می‌رفتند و خصیصه صحرانشینی خود را حفظ کرده بودند، سلطان محمود برده‌ای ذلیل بود که در زندگی شهری هضم شده بود (کاشغری، ۱۳۳۳: ۲۶۸/۳). سبکتگین را گویا نیاکان همین قراخانیان به بردگی گرفته بودند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۵/۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۴۱؛ کاشغری، ۱۳۳۳ق: ۳۰۸/۳). اکنون قراخانیان به فرزند او با دیده تحقیر می‌نگریستند و از نظر آن‌ها، محمود لیاقت جانشینی آل‌سامان را نداشت. پس با هدف گسترش چراگاه‌ها و به‌دست آوردن مراتع بیشتر و با بهانه جانشینی آل‌سامان، برای حمله به قلمرو غزنویان آماده شدند. در سال ۳۹۶ق، ایلک‌خان با تصرف کشک‌دریا توانست، به‌صورت واقعی خود را به کناره‌های مرز توافق‌شده، یعنی رود آموی، برساند (نسفی، ۱۳۷۸: ۳۷۹، ۵۳۵، ۶۳۳). به‌رغم پیمان صلح و ازدواج سیاسی، ایلک‌خان با حمایت دهقانان ماوراءالنهر و با حمایت ضمنی خوارزمشاه (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۲۸۳)، غیبت محمود از خراسان را مغتنم شمرده و از دو جبهه بلخ و مرو، به خراسان تاخت. در نیشابور اشراف ایرانی به خیال رهایی از فشار فزاینده محمود در تضعیف دهقانان، از فاتحان استقبال کردند و در سال ۳۹۷ق، خطبه به نام ایلک‌خان شد (عتبی، ۱۳۸۶ق: ۲/۷۶ و ۷۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۸۸/۹). در بلخ مقاومتی شدید، از سوی مردم صورت گرفت؛ ولی طلایه لشکر قراخانی توانست تا هرات پیش‌رفته و آنجا را نیز زیر فرمان بگیرد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۸ و ۷۲۹؛ ثعالبی، ۱۳۱۰: ۲۶۹؛ جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۲۸۱). محمود به‌سرعت خود را از هند

غزنوی در سال ۴۲۲ق و متعاقب آن، بی‌تدبیری‌های وی در رابطه با علی‌تگین و ترکمانان سلجوقی، فضای سیاسی خاصی به وجود آورد که به کمیجیان اجازه حضور بیشتر در امور سیاسی و عرصه جامعه اسلامی را داد (ادامه مقاله). در اوایل سال ۴۲۵ق، کمیجیان به متصرفات غزنویان در نواحی مختلف ختلان و تخارستان، حمله کردند و به تاراج آن نواحی مشغول شدند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۱۹ و ۵۲۰). چنان‌که باسورث به‌درستی اشاره کرده است، به نظر می‌رسد که این اقدام کمیجیان، نتیجه تحریکات علی‌تگین بود (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۴۵). این بدان معنی است که دربار غزنوی در این زمان توان یا به عبارت بهتر، سیاست برقراری رابطه دوستانه و تعامل وفاق‌آمیز با این کوه‌نشینان را نداشته است؛ در نتیجه رقیب قراخانی آن‌ها، یعنی علی‌تگین، توانست با نفوذ در میان کمیجیان آن‌ها را به مخالفت با سلطه غزنویان وادارد. درباریان غزنین، به‌زودی متوجه این اشتباه شده و برای تدارک آن دست به کار شدند. اهمیت این قضیه برای دربار غزنوی آن‌قدر بود که وزیراعظم، خواجه‌احمدبن عبدالصمد، در جمادى الاخرى ۴۲۵ق، شخصاً برای مقابله با آنان عازم شد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۱۹ و ۵۲۰). او پیش از هشت‌ماه، در ناحیه تخارستان و ختلان مشغول آرام‌ساختن کمیجیان بود و پس از نیل به هدف، در ۸ صفر سال ۴۲۶ق، به اردوی سلطان در اطراف سرخس بازگشت (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۲۰، ۵۵۸، ۵۶۹، ۵۶۳ و ۵۶۴). هیچ اطلاعاتی از جزئیات اقدامات وزیر، در مقابله با تعرضات کمیجیان در دست نیست؛ اما چنان‌که حوادث بعدی نشان می‌دهند او موفق شد کمیجیان را از حکومت قراخانی و علی‌تگین جدا کند و از آن‌ها متحدان ارزشمند و وفاداری، برای حکومت غزنوی فراهم آورد. حتی در قیاس با اسلام‌پذیری کوه‌نشینان غور (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۳۷)، محتمل است که نهادینه‌شدن

اسلام در میان کمیجیان، یا به‌عبارت دقیق‌تر رسمی‌شدن اسلام کمیجیان در این برهه رخ داده باشد. چنان‌که چندماه بعد، وقتی علی‌تگین در جمادى الاخرى سال ۴۲۶ق درگذشت، پسر بزرگ و جانشین وی، سعی کرد با استفاده از غیبت سلطان مسعود غزنوی در خراسان، راه پدر را ادامه دهد. لذا، پس از اتحاد با هارون خوارزمشاه (حک: ۴۲۳ تا ۴۳۰ق)، به چغانیان حمله و آنجا را غارت کرد. ابوالقاسم، داماد والی غزنوی چغانیان، که توان مقاومت نداشت، به میان کمیجیان گریخت تا از حمایت آن‌ها بهره‌مند شود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۰۳ و ۶۰۴). بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که اقدامات وزیر دولت غزنوی، در رابطه با جلب قلوب سران کمیجی چنان بود که در این زمان، نه‌تنها با قراخانیان همراهی نکردند، بلکه به حکمران غزنوی چغانیان پناه دادند. درحالی‌که ممکن بود این امر سپاه قراخانی را به قلمرو کمیجی‌ها نیز بکشاند. البته سیر وقایع بعدی به‌گونه‌ای رقم خورد که چنین نشد و تصادمی میان قراخانیان و کمیجیان پیش نیامد. سپاه قراخانی در حال پاک‌سازی بقایای سپاه غزنوی از چغانیان، به ترمذ رفتند؛ ولی با مقاومت مجدانه ساخلوی غزنوی آن شهر، شکست‌خوردند و ناچار چغانیان را رها و به بخارا عقب‌نشینی کردند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۰۵). بنابراین، عرصه تحولات به‌گونه‌ای رقم خورد که والی غزنوی چغانیان، بدون امداد کمیجیان توانست به حکومت خود بازگردد؛ اما این مدت پناهندگی به او فرصت داد تا علاوه بر اقدامات وزیر، خود نیز پیوندهای محکم سیاسی با این قوم برقرار کند. چنان‌که در حمله بعدی قراخانیان به چغانیان، سپاهیان کمیجی و گنجینه، هر دو در سپاه غزنوی و در رکاب امیرابوالقاسم، والی چغانیان، حضور یافتند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۴۲). این اتحاد بین والی غزنوی با کمیجیان، از نظر سیاسی اهمیت فراوان یافت؛ زیرا نخستین شکست سپاه غزنوی از ترکمانان سلجوقی در شعبان سال ۴۲۶ق و در

مشاجرات علی‌تگین، حکمران قراخانی در بخارا و ماوراءالنهر، با غزنویان وارد شده و با حمایت از علی‌تگین به دشمنی با غزنویان پرداختند. بنابراین، سلطان محمود غزنوی در سال ۴۱۶ق، بعد از غلبه بر علی‌تگین، بخشی از ایلات ترکمن سلجوقی را برای تضعیف قراخانیان و تقویت ارتش خود، به خراسان منتقل کرد و در چراگاه‌های دامنه شمالی کپه‌داغ و کرانه بیابان قراقوم اسکان‌داد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۴۸، ۶۲۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۳۱/۱). اما بخش اعظم سلجوقیان، همچنان به‌عنوان یاران و متحدان علی‌تگین، در بخارا ماندند. سرانجام، با تیرگی روابط آن‌ها با علی‌تگین و نبرد سخت میان طرفین، در سال ۴۲۴ق (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۷۶ و ۴۷۷) آن‌ها نیز ناگزیر به مهاجرت شدند. این بخش از ترکمانان که اختصاصاً سلجوقیان نامیده می‌شوند بعد از عبور از جیحون، در جمادی‌الاولی ۴۲۵ق و در طول شش سال منازعه با غزنویان، بر خراسان غلبه و هسته اولیه حکومت سلجوقی را پایه‌گذاری کردند. کمیجیان نیز با اتخاذ سیاست‌های مختلف، در قبال غزنویان و به‌نحوی اتحاد با سلجوقیان توانستند در زمینه‌سازی موفقیت سلجوقیان نقش ایفا کنند. عبور سلجوقیان از جیحون و ناتوانی حکومت غزنوی از مقابله با آن‌ها، به‌تدریج ضعف دولت غزنوی را نمودار ساخت و همه را در عصیان علیه حکومت غزنوی گستاخ کرد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۳۸). سلجوقیان تا سال ۴۲۸ق، موفق شدند پیروزی‌های چشمگیری در مقابل غزنویان به‌دست آورند؛ حتی در رجب این سال، شهر بزرگ مرو را زیر فرمان گرفتند. آنان اندکی بعد، در شعبان همان سال، سپاه غزنوی به سرکردگی سباشی‌تگین را در سرخس درهم کوبیدند (حسینی، ۱۹۳۳: ۸ و ۹). این قضیه، ضعف دولت غزنوی را بیش‌ازپیش آشکار ساخت. لذا، حاکمان ایالات کوهستانی حوضه علیای جیحون نیز در خلأ ناشی از درگذشت امیر ابوالقاسم، والی غزنوی چغانیان، (بیهقی،

اطراف نسا، (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۲۸-۶۳۲) قراخانیان را تحریک کرد تا در شوال ۴۲۶ق، با استفاده از ضعف غزنویان، به متصرفات آن دولت در شمال رود جیحون و حوضه علیای رود آموی تعرض کنند. اما در نیمه راه از آرایش سپاه غزنوی به فرماندهی امیر ابوالقاسم، والی چغانیان، و همراهی گسترده کمیجیان و گنجینه با او آگاهی یافته و از قصد خود منصرف شدند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۴۲). بنابراین، به نظر می‌رسد که دولت غزنوی در این زمان توانسته بود با جلب حمایت و اعتماد کمیجیان، پایه‌های سلطه خود بر حوضه علیای جیحون را تحکیم بخشد.

کمیجیان و تشکیل حکومت سلجوقی

بی‌گمان، مهم‌ترین رخداد سیاسی نظامی قرن پنجم، مهاجرت سلجوقیان به خراسان و درپی آن، تشکیل حکومت سلجوقی در ایران و آسیای غربی بود که بر سرنوشت جهان اسلام و آسیای غربی، به‌شدت تأثیر گذاشت. سلجوقیان بخشی از قبایل اغوز، در شمال رود سیحون بودند که در اواخر قرن چهارم هجری، در نتیجه تماس گسترده با بازرگانان مسلمان و تحت فشار وضع اقتصادی و مشکلات زندگی ایلی، مسلمان شدند (مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۹؛ مروزی، ۱۹۴۲: ۱۸). آن‌ها پس از پذیرش دین اسلام، در جند مستقر شدند و از این پس، به‌عنوان غازیان مسلمان با ایلات و طوایف کافر مجاور قلمرو اسلامی به غزا پرداختند (ابن‌عبری، ۱۹۸۶: ۸۷؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۲۳۶/۴ و ۲۳۷). غلبه قراخانیان، در اواخر قرن چهارم، به قلمرو سامانی در ماوراءالنهر و به‌دنبال آن منازعات درونی قراخانیان، به سلجوقیان فرصت داد تا ضمن ایفای نقش در این منازعات، به ماوراءالنهر مهاجرت کنند و بر چراگاه‌های اطراف بخارا مسلط شوند (فخررازی، ۱۳۸۲: ۱۷۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۷۴/۹ و ۴۷۵). از آن‌پس، سلجوقیان در

ناتوانی آن‌ها در تنبیه بوری‌تگین و سپاه کمیجی‌اش، سلطان مسعود را وادار کرد تا سه‌ماه بعد، یعنی در ربیع‌الآخر سال ۴۳۰ق، شخصاً برای سرکوبی بوری‌تگین و کمیجیان عازم شود. سلطان در تعقیب آن‌ها به شومان رفت؛ اما بوری‌تگین و سپاهش به ارتفاعات بالاتر، در دامنه کوه‌ها و دره‌ها رفتند و سلطان توانست به آن‌ها دست یابد. این قضیه، یعنی اشتغال فکری و نظامی سلطان مسعود به نبرد با کمیجی‌ها، فرصتی مناسب برای تجدید حملات سلجوقیان به خراسان فراهم آورد. چنان‌که به محض عبور سلطان مسعود از جیحون، سلجوقیان حملات خود را به شرق و شمال‌شرق خراسان متمرکز و به نواحی گوزگانان و دیگر نواحی مجاور بلخ تعرض کردند. تشدید حملات آن‌ها به این منطقه، این احتمال را پیش آورده بود که هر لحظه بتوانند پلی که سلطان بر روی جیحون بسته بود، قطع کنند و در نتیجه آن، سلطان در آن سوی جیحون بماند. بنابراین، سلطان مسعود نیز بدون اخذ نتیجه یا به گفته بیهقی «کاری نارفته»، ناچار به بازگشت شد؛ حتی بوری‌تگین و کمیجیان بر عقبه لشکر او تاختند و مقادیری از تدارکات و لوازم لشکر او را به غنیمت گرفتند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۴۹ و ۷۵۰). بنابراین، پیداست که در این مقطع زمانی خاص، بین ۴۲۸ تا ۴۳۱ق، حول محور دشمنی با غزنویان نوعی اتحاد نانوشته و هماهنگی نامکتوب بین سلجوقیان و کمیجی‌ها به وجود آمده بود که هر دو طرف، برای پیشبرد اهداف در برابر غزنویان، به یکدیگر یاری می‌رساندند. چنان‌که کمیجیان در صفر ۴۳۰ق، به پشتوانه بوری‌تگین و برای به‌تخت‌نشاندن وی، به تعرضات خود به قلمرو غزنوی افزودند. آنان مدعی شدند که «هرگاه سلجوقیان را رسد که خراسان بگیرند او [بوری‌تگین] را سزاوارتر که ملک‌زاده است» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۴۵). سلطان مسعود ناچار شد بلافاصله به بلخ بازگردد و به تعقیب سلجوقیان پردازد؛ سپس وی به سرخس و سپس هرات رفت و در

۱۳۷۴: ۷۵۴)، برای اعاده استقلال خود، دست‌به‌کار شدند و عصیان علیه غزنویان را آغاز کردند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۹۶). ورود شاهزاده قراخانی، ابراهیم‌بن‌نصر ملقب به بوری‌تگین، به منطقه اوضاع را دگرگون کرد. بوری‌تگین با عبور از کوه‌های آلائی و قراتگین خود را به سرزمین کمیجیان رساند و با ازدواجی سیاسی با سران کمیجیان، خود را به آن‌ها پیوند داد؛ سپس، از نیروی آن‌ها و گنجینه‌ها بهره‌مند شد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۳۷). از این زمان، بوری‌تگین با ایجاد این تشکلی نظامی منسجم به‌عنوان قدرت نظامی درخور توجهی، به رقابت‌های سیاسی آن دوره وارد شد؛ به‌ویژه در منازعات سلجوقیان و غزنویان، از طریق دشمنی با غزنویان و تعرضات مرزی به قلمرو غزنوی، به‌عنوان متحدی مؤثر برای سلجوقیان ایفای نقش کرد. اگرچه هیچ سند و مدرکی مبنی بر اینکه این دو با یکدیگر ارتباطی داشته‌اند در دست نداریم، عملکرد هماهنگ و همراه آن‌ها، به‌نحوی مبین نوعی اتحاد بین دو است. چنان‌که در اواخر سال ۴۲۹ق، درست در همان زمانی که سلجوقیان با حمله به نیشابور و غلبه بر آن (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۸ تا ۷۳۳؛ عماد کاتب، ۱۳۱۸ق: ۸) اقتدار غزنویان را در خراسان به چالش کشیده بودند، بوری‌تگین نیز همراه با سواران کمیجی و گنجینه، به قلمرو غزنوی در ختلان تاخت‌وتاز کردند؛ سپس به غارت آن منطقه پرداختند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۳، ۷۳۷ و ۷۳۸؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۴). این حمله هم‌زمان، دربار غزنوی را وحشت‌زده کرد. لذا، سلطان غزنوی پیش از مقابله با حمله سلجوقیان به نیشابور که در شوال و ذی‌القعدة ۴۲۹ق بود بلافاصله در محرم سال ۴۳۰ق، سپاهی به فرماندهی سپهسالار علی، برای مقابله با کمیجیان و بوری‌تگین اعزام کرد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۴۰). زمانی که سپاه غزنوی به ختلان رسیدند بوری‌تگین، به سکونت‌گاه‌های کمیجیان در دامنه کوه عقب نشست (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۴۴). ناکامی این سپاه در نیل به هدف و

سال بعد به نیشابور و از آنجا به مرو رفت و در رمضان ۴۳۱ق، در نبرد دندانقان، مقهور سپاه سلجوقی شد و خراسان را به آن‌ها واگذار کرد. بدین ترتیب، پیداست که کمیچی‌ها در پیشبرد اهداف سلجوقیان نقش درخور توجهی ایفا کردند.

کمیجیان و تقسیم دولت قراخانی

مهم‌ترین حادثه در تاریخ سلسله قراخانیان، واقعه تقسیم این حکومت به دو بخش شرقی و غربی است. در سه دهه آغازین قرن پنجم، میان دو شعبه از خاندان قراخانی با نام علوی، اعقاب ارسلان‌خان علی، و حسنی، اعقاب شهاب‌الدوله حسن (هارون) بن سلیمان، منازعات سیاسی دامنه‌داری برقرار بود؛ بنابراین دولت غزنوی با استفاده از این منازعات سیاست‌های خود را بر قراخانیان تحمیل کرد و خود را واسطه ارتباط آن‌ها با خلیفه عباسی قرار داد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۸۶). در این میان، شعبه حسنی به سرکردگی یوسف قدرخان (حک: ۴۰۵ تا ۴۲۳ق) در تعامل و همکاری نزدیک با سلطان محمود غزنوی توانستند حکومت همه نواحی و شهرهای قلمرو قراخانی را از آن خود کنند و اعضای شعبه علوی را در حبس و زندان نگه دارند. از جمله این اعضای شعبه علوی، ابراهیم‌بن نصر (نوه ارسلان‌خان علی) بود که شعبه حسنی او را در فرغانه محبوس کرده بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۳). او در حدود سال ۴۲۸ق، موفق به فرار از زندان شد؛ سپس برای رسیدن به حکومت، یا به عبارت بهتر احیا حقوق از دست‌رفته شعبه علوی دست به کار شد. با توجه به استیلا همه‌جانبه اعضا شعبه حسنی بر تمام نواحی قلمرو قراخانی، راهی برای آغاز حرکت خود نیافت؛ پس، ابراهیم‌بن نصر فقط به ناحیه کوهستانی حوضه علیای رود آموی توجه کرد که در حد فاصل قلمرو قراخانی و غزنوی بود. زیرا در همین زمان، یعنی از

اواخر سال ۴۲۸ق، با ضعف سلطه غزنویان و خلأ قدرت ناشی از درگذشت امیرابوالقاسم، والی غزنوی چغانیان، (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۵۴) حاکمان ایالات کوهستانی حوضه علیای جیحون نیز برای اعاده استقلال خود، دست‌به‌کار شده و عصیان علیه غزنویان را آغاز کرده بودند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۹۶). در همین زمان شاهزاده قراخانی، ابراهیم‌بن نصر ملقب به بوری‌تگین، که با فرزندان علی‌تگین از شعبه حسنی رقابت داشت وارد عرصه سیاسی شد. او نخست، با دربار غزنوی مکاتبه کرد و خواستار اتحاد با سلطان مسعود علیه فرزندان علی‌تگین شد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۳). به‌رغم پیشنهاد و تمایل درباریان غزنه، به جلب نظر بوری‌تگین و برقراری اتحاد با وی، این اتحاد به جایی نرسید (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۳ تا ۷۲۵). درگیری‌های اخیر، بین غزنویان و علی‌تگین قراخانی، قدرت نظامی فوق‌العاده کمیجیان را برای همگان آشکار ساخته بود. لذا، بوری‌تگین وقتی از اتحاد و همراهی دولت غزنوی نومید شد، درصدد جلب حمایت کمیچی‌ها برآمد. بدین منظور، او از فرغانه حرکت کرد و با عبور از کوه‌های آلائی و قراتگین خود را به سرزمین کمیجیان رساند؛ سپس با ازدواجی سیاسی با سران کمیجیان، خود را به آن‌ها پیوند داد و از نیروی آن‌ها و گنجینه‌ها بهره‌مند شد. چنان‌که، اندک زمانی بعد، وی دارای سپاهی در حدود ۳ هزار سوارکار خوب بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۳۷). بوری‌تگین پس از اتحاد با کمیجیان و ظاهراً به اقتضای تمایلات آن‌ها و شاید نیز، برای انتقام‌گیری از بی‌تفاوتی دربار غزنه به درخواست اتحاد خود، همراه با سواران کمیچی و گنجینه به قلمرو غزنوی، در ختلان تاخت‌وتاز کردند و به غارت آن منطقه پرداختند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۲۳، ۷۳۷ و ۷۳۸؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۴). از آن‌پس و تا شعبان ۴۳۰ق، بوری‌تگین با یاری کمیجیان، چغانیان و نواحی مجاور

قدرتمند توصیف کرده‌اند و از اطاعت‌نداشتن آن‌ها از سلاطین و حکام خبر می‌دهند (سمعانی، ۱۴۰۹: ۴۷۱/۳؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ۳۷۴/۳) با توجه به اینکه در قرون نخستین، مطلع‌نبودن از حکام یکی از ویژگی‌های اصلی کمیجیان بود (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۵۲)، می‌توان استنباط کرد که بقایای کمیجیان نیز مسکن سابق خود را رها کرده، وارد شومان شده و با سکنه آنجا درآمیختند. بدین ترتیب، مسکن کمیجیان خالی و فقط، نام آن‌ها به‌صورت کمروود بر بخشی از این ناحیه باقی ماند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲۸۱/۴). چنان‌که محمدحیدر میرزا در شرح مجادلات بابر میرزا و اوزبکان شیبانی، ضمن تبیین حوادث این نواحی کوهستانی، هیچ اشاره‌ای به نام قوم یا قبیله‌ای ساکن در این منطقه ندارد و از آنجا چنان سخن می‌راند که گویی خالی از سکنه بود (دوغلان، ۱۳۸۳: ۲۵۳ تا ۳۹۱، ۲۵۵ تا ۳۹۳).

نتیجه

طوایف کوه‌نشین کمیجی در ناحیه کوهستانی حوضه علیای رود جیحون، در اطراف چغانیان، از بقایای طوایف ایرانی مستقر در آن منطقه بودند. آنان ظاهراً به علت موقعیت صعب‌العبور کوهستانی سکونت‌گاه خود، در برابر نفوذ اسلام مقاومت کردند؛ پس منابع اسلامی اطلاع‌چندانی درباره آن‌ها به دست نمی‌دهند. اما از اوایل قرن چهارم، در نتیجه تجارت و مراوده با مسلمان، به تدریج اسلام در میان کمیجیان راه یافت و زمینه حضور آنان در جامعه اسلامی فراهم شد. از آن‌پس، نیروی جنگی درخور توجه کوه‌نشینان کمیجی، در خدمت منازعات و رقابت‌های سیاسی خاندان‌های حکومتگر منطقه قرار گرفت و در سایه آن، برخی پیوندهای سببی بین این خاندان‌ها و ایلات کمیجی به وجود آمد. چنان‌که از آن‌پس، کمیجیان در حوادث سیاسی مهم قرن چهارم

آن را که بعد از مرگ ابوالقاسم آشفته مانده بود، تصرف کرد. وی با جدیت هرچه بیشتر، به رقابت و مبارزه با پسران علی‌تگین مشغول شد (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۵۴). چنان‌که تا اواخر سال ۴۳۱ق، پسران علی‌تگین را مغلوب و خود را بر ماوراءالنهر مسلط کرد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۹۰، ۸۹۲، ۸۹۶). با غلبه او و برادرش، محمدبن نصر، بر ماوراءالنهر و فرغانه عملاً بخش غربی قلمرو قراخانی، در دست شعبه علوی افتاد؛ درحالی‌که بخش شرقی قلمرو قراخانی، یعنی ناحیه هفت‌آب و ترکستان شرقی به مرکزیت بلاساغون و کاشغر، در دست اعقاب یوسف قدرخان، یعنی شعبه حسنی، افتاده بود و تا یک‌ونیم قرن بعد، این ترتیب باقی ماند. بنابراین، این زمان را می‌توان دوران تقسیم حکومت قراخانی در نظر گرفت که کمیجی‌ها نقش درخور ملاحظه‌ای در تحقق آن ایفا کردند. از این به بعد، هیچ نام و ذکری از کمیجیان در منابع نیست. اما از آنجاکه هسته اصلی سپاه بوری‌تگین را کمیجیان تشکیل می‌دادند می‌توان تصور کرد که او برای غلبه بر ماوراءالنهر احتمالاً آن‌ها را با خود به سمرقند و بخارا برد. در حدود سال ۵۶۰ق، یعنی یک قرن بعد، زمانی‌که خاقان قراخانی، قلیچ طمغاچ خان مسعودخان بن حسن (حک: ۵۵۶ تا ۵۶۸ق)، برای استقرار امنیت و حفاظت از منافع طبقات اجتماعی یکجانشین، به تأدیبات ایلات یاغی و سرکش پرداخت (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۸: ۴۲۱). سپس وی با ارسال سپاهی تحت فرمان قدرارسلان به منطقه کوهستانی کمیج، در شمال ختلان و چغانیان، ایلات ساکن در آن ناحیه را درهم‌کوبید (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۹). سوزنی، کهستان کمیج را فقط به‌عنوان واحدی جغرافیایی ذکر کرده است و اقوام ساکن در آن منطقه را گروهی از ایلات و طوایف قرلق (خلج) می‌داند؛ بنابراین، می‌توان استنباط کرد که در این زمان، ایلات قرلق جای کمیجیان را گرفته بودند. جغرافیایان یوسان متأخر، اهالی شومان را

- بارتولدو، و. (۱۳۵۲)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- باسورث، ادmond کلیفورد، (۱۳۷۸)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- بلخی، ابی‌زیداحمدبن سهل، (1431/2010)، البداء و التاریخ، چاپ سمیر شمس، بیروت: دارصادر.

- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، چاپ علی‌اکبر فیاض، تهران: علم.

- پیرنیا، حسن، (۱۳۸۳)، ایران باستان، تهران: دنیای کتاب.

- جرفادقانی، ناصح‌بن ظفر، (۱۳۵۴)، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- جوزجانی، منهج‌سراج، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

- حدودالعالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۷۲)، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام، تهران: دانشگاه الزهراء.

- حسینی، صدرالدین ابوالفوارس، (۱۹۳۳)، اخبارالدوله السلجوقیه، تصحیح محمد شفیع، لاهور: بی‌نا.

- خوارزمی، محمدبن‌احمدبن‌یوسف، (۱۳۴۲ق)، مفاتیح العلوم، مصر: بی‌نا.

- خواندمیر، غیاث‌الدین‌بن‌همام‌الدین، (۱۳۳۳)، حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، تهران: کتاب‌فروشی خیام.

- راهنمای کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوری‌های بالتیک، (۱۳۷۸)، تهیه و تدوین گیتاشناسی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.

- دوغلات، محمدحیدر میرزا، (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، چاپ عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.

در قلمرو سامانی، به‌ویژه شورش ابوعلی چغانی، نقش تعیین‌کننده داشتند. در اوایل قرن پنجم، با غلبه ترکان بر جامعه اسلامی، زمینه برای حضور هرچه بیشتر کمیجیان، در تحولات سیاسی منطقه آماده شد. چنان‌که در منازعات داخلی قراخانیان و همچنین رقابت‌های ستیزه‌آمیز میان غزنویان و قراخانیان، کمیجیان به‌عنوان نیرویی تعیین‌کننده حضور یافتند. آن‌ها امکان یافتند در تشکیل دولت سلجوقی نیز ایفای نقش کنند. این حضور پررنگ، باعث شد تا نیروهای کمیجی از سکونت‌گاه‌های خود، خارج و در دیگر نقاط قلمرو اسلامی مشغول شوند. بنابراین، موطن خود را رها کرده و عموماً به نواحی مجاور خود، در چغانیان و ختلان کوچ کردند و با دیگر ساکنان آن نواحی در آمیختند.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

- ابن‌اثیر، عزالدین‌علی، (۱۳۸۶ق)، الکامل فی التاریخ، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.

- ابن‌حوقل، ابوالقاسم محمد، (۱۹۶۷)، صوره الارض، لیدن: بریل.

- ابن‌رسته، احمدبن‌عمر، (۱۸۹۱)، الاعلاق النقیسه، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.

- ابن‌عبری، ابوالفرج گریگوریوس، (۱۹۸۶)، تاریخ الزمان، نقله الی العربیه الأب إسحق أرملة، قدم له الأب الدكتور جان موريس فییه، بیروت: دارالمشرق ش م م.

- ادریسی، ابو عبدالله محمدبن محمد عبدالله بن ادریس، (بی‌تا)، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.

- استخری، ابراهیم‌بن محمد، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک (ترجمه فارسی قدیم)، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.

- تهران: دنیای کتاب.
- مارکوارت، یوزف، (۱۳۸۳)، *ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
- مروزی، شرف‌الزمان طاهر، (۱۹۴۲)، *متمخبات طبایع الحیوان*، انتخاب مینورسکی، لندن: بی‌نا.
- مقدسی، احمدبن محمد، (۱۴۰۸)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، تحقیق الدكتور محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، (۱۳۳۹)، *روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، تهران: پیروز و خیام.
- ناصر خسرو، (۱۳۸۲)، *وجه دین*، تهران: اساطیر.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله، (۱۴۰۹ق)، *معجم البلدان*، تصحیح فردیناند ووستنفلد، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی، احمدبن ابی‌واضح، (۱۴۲۲/۲۰۰۲)، *البلدان*، تحقیق محمدامین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، (۱۴۰۹ق)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- سوزنی سمرقندی، محمدبن مسعود، (۱۳۳۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی، (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی، (۱۳۴۸)، *اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة*، تصحیح جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران.
- عتبی، محمدبن عبدالجبار، (۱۲۸۶ق)، *تاریخ یمینی*، قاهره: مطبعه بولاق.
- عمادالدین کاتب الاصفهانی، (۱۳۱۸ق)، *زبده النصره و عصره الفطره*، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.
- فرای، ریچارد نیلسون، (۱۳۶۵)، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____، (۱۳۷۲)، *سامانیان در تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فخررازی، محمدبن عمر، (۱۳۸۲)، *جامع العلوم سنی*، تصحیح علی آل داود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- کاشغری، محمودبن محمدبن حسین، (۱۳۳۵ تا ۱۳۳۳ق)، *دیوان اللغات التترک*، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبعه عامره.
- کریستین سن، آرتور امانوئل، (۱۳۷۰)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۶۳)، *زین الاخبار مشهور به تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی